آدم‌های چهارباغ ۳۸

ماجراهای عاده دواجی درهتل جهان

مادر

علی خدایی

Positive

عاده وقتی قضیه این مهمان‌ها را می‌شنید اشک می‌ریخت. فکر نمی‌کرد پس از سال‌ها در باز بشود و پیرمردی با چمدان و دختری با چمدانی دیگر وارد شوند. او دستش را که خیس بود با حوله پاک کند سَرَک بکشد و ببیند پیرمردی با کلاه‌شاپو و علامتی در گوشه کلاه وارد بشود. صورت سفید، ریش سفید، سبیل‌های پرپشت سفید، عینک قاب‌گرد و دختر کیف بندار بلند به شانه. عاده چشم‌هایش را ریز و ریزتر کرد. «آیا آشناس؟ نه‌نه اونا نیستند اون که سینه تخت فولادس!» نه. نمی‌شناخت اما می‌دانست که مسافرها آشنایند. دستمال‌به‌دست آمد کنار میز آقامهدی و گفت: «ببرم اتاق چند؟» آقامهدی گفت: «اتاق سوا. اتاق دوتخته. سه‌تخته. رو به جهارباغ یا رو به حیاط؟» اسم میز در را برسید. شنید نه‌بیچور، آقامهدی یک‌آن سرش را بالا آورد. گفت: «بیخشید کدوم نه‌بیچور؟» مرد بیز خندید گفت: «اصفهانی‌ام. اتاق سه‌تخته. یه نفر دیگه هم ممکنه اضافه بشه.» دختر دور خودش می‌چرخید. پرسید: «تلفنم داره اتاق‌ها؟» آقامهدی گفت: «اتاق شما دارد.»

«می‌خوام با خارج تماس بگیرم.»

آقامهدی گفت: «شماره‌رو بدید. می‌گیرما وصل می‌کنم اتاقون.» دختر گفت: «بابا اگه خسته‌ای به نوبتی بخوریم.» مرد بیز گفت: «نه نقصه، بریم اتاقون.» عاده جسدان را گرفت و جلوتر رفت. صدای آقامهدی آمد که می‌گفت: «خوش بگذره بدون.» دختر گفت: «امبولوام!» یک‌آن برگشت و مرد بیز را کناره گرد و گفت: «آقاندیم‌پور باغ زنونه‌ام. اگه بخوای می‌رفتی آومدید سر اون شش دستگاه خونه نازه‌ساز دوطبقه. درست گفتم؟» نه‌بیچور ایستاد و گفت: «شما؟» عاده گفت: «من عاده کارگر هتل جهانم. اما بم قبلنا عاده دواجی می‌گفتن.» نه‌بیچور سرش را تکان داد. عاده گفت: «ماشالا دخترتون چه خانمی شدس. الای خیرشا ببینی. حج خانم کوجان؟» به اتاق رسیدند. عاده در را بازکرد. جلو رفت چمدان‌ها را کناراشت جلوی دو تختخواب. نه‌بیچور گفت: «ممنون عاده‌خانم ما رو بردی باغ زرنسک.» و گفت: «حچه اتاق دلبازی. جهارباغ و باغ و پنجره‌ای قشنگ.» عاده گفت: «کاری داشتید زنگ بزنید.» در را بست. صدای دختر را شنید که می‌پرسید: «آشنا بودا؟» عاده دست‌هایش را کناراشت روی هره بالکن و رفت‌وآمد آدم‌ها را نگاه کرد. نه‌بیچور و موهایش را سپاه کرد و دختر کوچکی که دست او را گرفته بود و زنی که زیبا بود و دست دیگر دختر را گرفته بود. عاده گفت: «بیوین مونچهی!» دختر مونچهی معلم بود.» رفت پایین که کفشاش را برای آقامهدی بگوید.

روز بعد وقتی آقای نه‌بیچور و دخترش بعد از صبحانه از هتل بیرون می‌رفتند، نه‌بیچور به عاده گفت: «ممکنه امروز یا به نفر دیگه بیایم؟» عاده بی‌هوا گفت: «ما بیون‌خانم؟» چشم پر و دختر گرد شد. گفت: «بیوانش بگو.» دعا کن بیاد.» «دعا کنید عاده‌خانم.» دختر گفت. رفتند کنار خیابان منتظر تاکسی ایستادند و عاده رفت آشپزخانه تا برای ظهر به آقاجهانگیر کمک کند.

عصر بود که تاکسی جلو هتل ایستاد. آقامهدی گفت: «عاده اومدند! سه نفرند.» آقای نه‌بیچور با یک چمدان و زنی نحیف که دختر دستش را گرفته بود از دو پله ورودی هتل بالا آمدند. عاده دوید در را باز کرد.

زن نحیف سرش بلند بود. دختر گفت: «مواظب باش مادر!» عاده گفت: «سلام، خوش اومدین بیون‌خانم.» زن نحیف سرش را بالا آورد و به عاده نگاه کرد و زیر لب گفت: «تو روحخونه نشستی که مردن.» شما دیدی؟» دختر دست زن را گرفت و گفت: «بیا بریم بالا مادر.» نه‌بیچور کلید را گرفت و رفتند بالا و با خنده گفت: «مادر و دختر جز تندتند بالا نمی‌ریما! مینم برسما! شل کونید.» عاده گفت: «کم و کسر داشتی زنگ بزن دختره!» و بگشت به آقامهدی گفت: «چه روزگاری داشت این زن.» و آقامهدی گفت: «از حه عاقبتی.»

وقتی آن سه نفر برای شام به رستوران آمدند عاده برایشان اول سوپ جو برد. بیون قاشق در دستش می‌لرزید. دختر برای مادر دستمال‌به‌دست آمد. نه نمی‌شناخت اما می‌دانست که مسافرها آشنایند. دستمال‌به‌دست آمد کنار میز آقامهدی و گفت: «ببرم اتاق چند؟» آقامهدی گفت: «اتاق سوا. اتاق دوتخته. سه‌تخته. رو به جهارباغ یا رو به حیاط؟» اسم میز در را برسید. شنید نه‌بیچور، آقامهدی یک‌آن سرش را بالا آورد. گفت: «بیخشید کدوم نه‌بیچور؟» مرد بیز خندید گفت: «اصفهانی‌ام. اتاق سه‌تخته. یه نفر دیگه هم ممکنه اضافه بشه.» دختر دور خودش می‌چرخید. پرسید: «تلفنم داره اتاق‌ها؟» آقامهدی گفت: «اتاق شما دارد.»

«می‌خوام با خارج تماس بگیرم.»

آقامهدی گفت: «شماره‌رو بدید. می‌گیرما وصل می‌کنم اتاقون.» دختر گفت: «بابا اگه خسته‌ای به نوبتی بخوریم.» مرد بیز گفت: «نه نقصه، بریم اتاقون.» عاده جسدان را گرفت و جلوتر رفت. صدای آقامهدی آمد که می‌گفت: «خوش بگذره بدون.» دختر گفت: «امبولوام!» یک‌آن برگشت و مرد بیز را کناره گرد و گفت: «آقاندیم‌پور باغ زنونه‌ام. اگه بخوای می‌رفتی آومدید سر اون شش دستگاه خونه نازه‌ساز دوطبقه. درست گفتم؟» نه‌بیچور ایستاد و گفت: «شما؟» عاده گفت: «من عاده کارگر هتل جهانم. اما بم قبلنا عاده‌خانم دواجی می‌گفتن.» نه‌بیچور سرش را تکان داد. عاده گفت: «ماشالا دخترتون چه خانمی شدس. الای خیرشا ببینی. حج خانم کوجان؟» به اتاق رسیدند. عاده در را بازکرد. جلو رفت چمدان‌ها را کناراشت جلوی دو تختخواب. نه‌بیچور گفت: «ممنون عاده‌خانم ما رو بردی باغ زرنسک.» و گفت: «حچه اتاق دلبازی. جهارباغ و باغ و پنجره‌ای قشنگ.» عاده گفت: «کاری داشتید زنگ بزنید.» در را بست. صدای دختر را شنید که می‌پرسید: «آشنا بودا؟» عاده دست‌هایش را کناراشت روی هره بالکن و رفت‌وآمد آدم‌ها را نگاه کرد. نه‌بیچور و موهایش را سپاه کرد و دختر کوچکی که دست او را گرفته بود و زنی که زیبا بود و دست دیگر دختر را گرفته بود. عاده گفت: «بیوین مونچهی!» دختر مونچهی معلم بود.» رفت پایین که کفشاش را برای آقامهدی بگوید.

روز بعد وقتی آقای نه‌بیچور و دخترش بعد از صبحانه از هتل بیرون می‌رفتند، نه‌بیچور به عاده گفت: «ممکنه امروز یا به نفر دیگه بیایم؟» عاده بی‌هوا گفت: «ما بیون‌خانم؟» چشم پر و دختر گرد شد. گفت: «بیوانش بگو.» دعا کن بیاد.» «دعا کنید عاده‌خانم.» دختر گفت. رفتند کنار خیابان منتظر تاکسی ایستادند و عاده رفت آشپزخانه تا برای ظهر به آقاجهانگیر کمک کند.

عصر بود که تاکسی جلو هتل ایستاد. آقامهدی گفت: «عاده اومدند! سه نفرند.» آقای نه‌بیچور با یک چمدان و زنی نحیف که دختر دستش را گرفته بود از دو پله ورودی هتل بالا آمدند. عاده دوید در را باز کرد.

زن نحیف سرش بلند بود. دختر گفت: «مواظب باش مادر!» عاده گفت: «سلام، خوش اومدین بیون‌خانم.» زن نحیف سرش را بالا آورد و به عاده نگاه کرد و زیر لب گفت: «تو روحخونه نشستی که مردن.» شما دیدی؟» دختر دست زن را گرفت و گفت: «بیا بریم بالا مادر.» نه‌بیچور کلید را گرفت و رفتند بالا و با خنده گفت: «مادر و دختر جز تندتند بالا نمی‌ریما! مینم برسما! شل کونید.» عاده گفت: «کم و کسر داشتی زنگ بزن دختره!» و بگشت به آقامهدی گفت: «چه روزگاری داشت این زن.» و آقامهدی گفت: «از حه عاقبتی.»

آقای نه شاه نفر برای شام به رستوران آمدند عاده برایشان اول سوپ جو برد. بیون قاشق در دستش می‌لرزید. دختر برای مادر دستمال‌به‌دست آمد با بازکرد و روپای شان گذاشت. مادر گفت: «الان ما شام می‌خوریم!» دختر گفت: «دست می‌لرزه بذار من قاشق‌قاشق سوپ بهتون بدم.» بیون گفت: «امروز قاشق‌قاشق فردا جی؟ فردا که نیستی. دیدی توی روحخونه همه شدی بیون‌ها؟» دختر گفت: «مادر مادر دیدم.» نه‌بیچور سرش پایین بود. وقتی روپرش خم می‌زد سرش پایین‌تر می‌رفت. بیون نه‌بیچور نگاه کرد و گفت: «شما هم توی روحخونه شدی‌ها می‌گنه؟ دیدمتون شدی.» بیون قاشق می‌رفت و خواهرم می‌خواستم خواهرم بیچه.» نه‌بیچور به بیون نگاه کرد. چشمانی ناآشنا دید. گفت: «منم بیون؟ کستی. اما چوجه بیچه نه‌بیچور این‌جاس‌مانفکر کنی‌چه جز کشف مستم و پیوسته روابط تازه نیست.» واصلا خصیصه شهر همین عمومویون‌ون آن است. جوهر آفرینش زیر در تضاد و تباین است نه در تماثل و تشابه. جامعه‌ای پویا نیز در پی جایجایی مدام روابط و چارچوب‌های متصلب است. چنان‌که آدمیت خالق آن را در الگوی تاریخی حکومت‌های استبدادی عرب جست. میراث الدین هر ملت هم به تباین و گسست‌های فرهنگی آن وابسته است نه تداوم و تقلید عناصر. آیا از آری آرادیو نیوی بازگشت به رنقه مستاد می‌شود. منظور بازگشت به گذشته برای فراوری از آن است و به اقامت در گذشته. آدمیتی برای بسط نظرات خود به سنت «خطابه» در تاریخ عرب اشاره می‌کند و آن را در تقابل با «نوشتار» یا «مکتوب» می‌نشاند تنها دو چچوته دکریسی از خاطره نوشتار، فرهنگ و تقد چدید دارد آنور. «نوشتار، محاکات یا التقاف نیست. بلکه اختلاف و ابداع است.» از این‌رو است که بفقول آدیمیت مخاطب با درست‌تر بگویم خواننده متن، از شاعر دنبال چیزهایی را تقلید کند که شاعران سلف او پیش‌ترها خلق کرده‌اند. بنابراین کارگر شناسه یا قدیم. از شاعر یک نگاه ژرفه به جهان و پدیده‌های آن انتظار می‌رود. اینکه چیز تازه‌ای خلق کند. یعنی شاعر باید چنان بنویسد که انگار بیون‌ایا آن شعری در کار نبوده است یا شعر او «آیینه‌ای برای همه صداها» باشد. فرم نوشتار نزد شاعر معاصر درست برخلاف قواعد حافظه خطابه در سنت عرب، آن است که تفکر و تبلیغی نامنتظر خلق کند. به‌تعبیر آدونیس، اینجا - در شعر یا نوشتار معاصر- گویی زبان مخلوق نیست. بلکه خالق است و شعر/نوشتار شکل و فرم از پیش تعیین‌شده‌ای نیست که اندیشه مابعدی را درپر کند و اقناعا چیزی را باز کند. اینجا دیگر آن را از فرضیات سنتی بیرون می‌کشد که نه مستقل قدر مشترک تمام انسان‌هاست. «در یک کلام، تجربه وجودی و طوری وای طور کلام و سخن معمولی است و به‌تبع آن فراتر از طور شکل و فرم.»

ادامه در صفحه ۱۱

سنت و تجدد در آرای آدونیس

درمانِ افسردگی زمان

شیما بهره‌مند

«باید از آن ناخویشتنی که گذشته بر شخصیت ما تحمیل می‌کند رها شویم و به‌راستی خود باشیم. باید کاری کنیم که زمان، افق ما شود تا دیگر اسیر گذشته نباشیم بلکه به‌عکس گذشته اسیر ما شود. و حال، ارباب ما نباشد بلکه تابع فعالیت ما شود و ما جزئی از آینده نباشیم بلکه آینده، مؤلفه زمانی خلاقیت ما باشد.» نوگرایی شعری آدونیس، شاعر معاصر عرب خصیصه یکه‌ای دارد. او تبار شعر و تفکر عرب را در نسبت با تاریخ توامان با مواجهه سنت عرب با تجدد غرب می‌خواند و در غالب آثار او خاصه آثار نظری این شاعر، سنت و تجدد مسئله محوری است: در سنت و تجدد با ثابت و متحول، که پژوهشی است در نواوری و سنت عرب. تا اثر مهمش و جنجالی او «الکتاب» که اخیرا ترجمه و منتشر شده است. از دید آدونیس در سایه نسبت سنت و تجدد است که می‌توان ریشه‌های نوگرایی شعر و شعور عرب را پیدا کرد. نوگرایی خلاق شعر که قرابت همیشگی با زمان ندارد و از ابزرو شخصیت محوری «الکتاب» متنی، شاعری متعلق به قرن‌ها پیش‌تر از آدونیس است اما این شاعر معاصر رد نوگرایی شعر عرب را از اندیشه و شعر او می‌گیرد. نوگرایی ضد زمان آدونیس از یک‌سو با واکاوی عمیق در سنت، میراث «معاصر» و تکه‌های کنونی تاریخ گذشته را شناسایی می‌کند و در پیوند خلاق با اکنون از شعریتی سخن می‌گوید که بی‌زمان است. او باور دارد «نوگرایی، مستلزم قطع رابطه با گذشته‌زدگی و غربزدگی در آن واحد است.»

تاکید آدونیس بر سنت و تجدد و نسبت این دو در قاز زمان در جهان عرب، نحتها شمایی از تطور و تحول شعر عرب به‌دست می‌دهد. تاریخ فرهنگ عرب را نیز با رویکردی انتقادی شَحْم می‌زند و خاصه در کتاب «سنت و تجدد» بعد از واریسی جریان‌های عمده تاریخ عرب که میراث‌دار تفکر این جوامع بوده‌اند، به ادبیات و جریان‌های مهم فرهنگی و ادبی می‌رسد که برمبنای تاریخ دوره خود شکل گرفته‌اند. «هر نظام قدرت رژیم حقیقت خاص خود را می‌آفریند؛ یعنی حقیقت را به هیئت خود درمی‌آورد.» از این است که متون فرهنگی و ادبی هر زمان با تحت‌تائیر و هدبسته با این رژیم حقیقت، خواسته/ناخواسته بر قوام و دوام آن پامی‌فشارند. اینجا است که بین گذشته و اکنون فاصله‌ای نمی‌بینند، یعنی گسستی از نظم مفاهیم به میراث بین اکنون و گذشته به‌وجود نیامده. پس «گذشته مکان اکنون است.» یعنی نظام مفاهیم و صورت‌بندی ادبی که وقایع و حوادث گذشته در آن چارچوب‌بندی شده. همانی است که وقایع و حوادث امروزمان را صورت‌بندی می‌کند. در (جغرافیای غربی)، گویی ما با نظامی «کمدی الاهی» دانته دارد، اما به‌قول کمال ابو دیب: «آدونیس نگاهش به زمین است و سعی می‌کند از نو، تکرار کند و هویت و تاریخی را به‌سان عاملی برای خلق دوباره تاریخ و زبان انسانی که روی آن زندگی می‌کند، بکار گیرد.»

«الکتاب»، یعنی وجود عاملی برای از کمدی الاهی در ابعاد تراژیک آن. تا تاریخ را از «دوسویه نگاه کند نخست نشان‌دادن نقاط حاشیه‌ای و ناپیدا و ناگفته آن. دوم کشف نقاب از چهره ظاهری ما - مشکل انسان عربی در ارتباط با تاریخ و آینده را زیر غبار ناخودآگاهی پنهان شده، بیرون آورد و زیر درمین بکارد. و اما را قانع کند که این تاریخ در اکنون خود در این فرهنگ‌ها و کشورهای عربی به این پا آن شکل بازتولید می‌شود. یعنی به‌اختصار «دیروز مکان، همین مکان امروز است.» به‌دنبال‌سر مسئله هم ما اتفاقا بحث‌کردن و تلاش ساختارشکنی پایگانی است که این فرهنگ بر روی آن (از لحاظ مکانی) با شده است. پس او دوباره ما را در همین مکان و جغرافیا و در فضای فرهنگی سلطه‌گانی قرار می‌دهد تا در جوهره این فرهنگ و در مغاک‌های ژرفش نقاط کمیم. فرهنگی که زبان اختلاف و گفت‌وگو را برنمی‌تابد و جز کنشتار تا سیستم و رسانه است. که بر عرصه «نوشتار» امروز تاثیر زیادی گذاشته‌اند: «شعر شکلی عمودی و شبکه‌ای گرفته... تجربه خطی یا پشت‌سرهم‌بودن متلاشی می‌شود تا وارد ساختاری شبکه‌ای و عمودی شویم و این از مشخصه‌های اساسی تغییر در تجربه شعری معاصر است.»

این تجربه‌گرایی و توجه به دستاوردهای فلسفی مدرنیته و حضور تئوریک آدونیس به‌عنوان یکی از صاحب‌نظران اندیشه معاصر عرب، فلسفه را به بخشی از توضیح ادبی شعرش تبدیل کرده است. در آثارش هم با زبان ادبی و هم با هستی‌شناسی ادبی و فلسفی روبه‌رو هستیم. زیر سایه این زبان همواره با دوگانه‌ها در معنای دیدایی آن در آثار آدونیس روبه‌روایم. که به‌قول براهنی «سوژه و ابژه چنان در یکدیگر ادغام شده‌اند که شعر به‌جای آن‌که به تقسیمات ذهنی و عینی دکارتی اعتنایی داشته باشد، از آن سوی این تقسیمات، به‌صورت نیچه‌ای و هایدگری سر در آورده است.»۴

این دوگانگی خواستن/ نوشتار یکی از ویژگی‌های «الکتاب» است. به این معنا ما با آن نسبیت بست‌مدرنیتی که هر کسی هرچه خواست تاویل کند و بکوبد فاصله داریم. این کتابی است که همان‌قدر که با گذشته تاریخ عربی و ادبیات و عرفانش نزدیک است، همان‌قدر هم از آن دور و مدیون تجدید شعر جهان و چگونه گفتن آن است. و این یومی‌بودن در عین جهانی‌بودنش آن را هم‌طراز متون بزرگ ادبیات جهان کرده است. برای مثال لفظ «الکتاب» و عنوان آن، همان‌قدر که ما را با «الکتاب» به‌مثابه کتاب یکه و منفرد و تکینه روبه‌رو می‌کند، همان‌قدر هم بر کتاب به‌شکل عام آن - یعنی کتاب‌های مختلف- دلالت دارد. تا آنجا که می‌توان گفت با این دوگانگی، خواننش یک‌ـ تاریخی یا فصل‌الخطاب‌بودن نگاه شاعر به همه‌چیز نقض می‌شود تا از همان آستانه و عنوان، مخاطب در فضایی پیچیده قرار گیرد. و درهای تاویل و پرسش گشوده شوند. یعنی مولف به‌سوی تحقق نگاه فلسفی‌ای گام برمی‌دارد که از خلال تمرکز بر مجموعیت متضادها و مرکززدایی و بازآفرینی ترتیب تثبیت‌ها، حرکت و زندگی، غایت و حضور، نوشتن و خواندن، دور و نزدیک ... الخ بیش می‌رود. نگاهی که بسیار به «نوشته‌مکتبی» نزدیک می‌شود و با «تقابل‌های دوگانه» (خیر و شر) که به‌طور غالب بنیان اندیشه و فلسفه و نگاه کلاسیک هستند، فاصله دارد.

«الکتاب» با شبکه تودرتو و با راوی‌های متکثرش، نشان از برنگشتن از جهانی را دارد که دیگر با دال و مدلول به‌شکل کلاسیک روبه‌رو نیستیم، و هر مقوله و مفهوم و روایت و تصویری تاجدار است از پرسیکتیوهای مختلف و خوانش‌ها و متن‌های عمود کند (بینامتنی)، تا شاید حقیقت را به‌شکلی فراجنگ آورد. با این نگاه آدونیس به استقبال جهان درهم‌پیچیده و بسامرن هم رفته است. جهانی که به قول بودریار رسانه‌ها حقیقت را می‌سازند و به خورد مخاطبان می‌دهند و حقیقت‌زدایی و حقیقت‌سازی» همه‌چیز را به‌سوی کالایی‌شدن برده است. و شعر و ادبیات و فلسفه تنها رصدهاتی است در به‌هم‌آمیختگی تصورات ثابت و متغارد ما با مثلاشکنی و با پرانه‌شدگی از این اعماق به بیرون. شاید راهی به «رهایی» بیاید. بیون‌ترتیب «الکتاب» با استفاده از امتزاج متون و بینامتنیت، نسبت ادبی‌اش را تشکیل می‌دهد که روی همه اجناس ادبی از رمان و شعر و نمایش و قصه گونه شکوفا است. دریغ‌حال هم متنی خالی از مفهوم خیس ادبی است و حتی مولف روی خط چهم چیزی را مشخص نمی‌کند. و یا بگویم به‌قول باختین از تعریف رمان: «رمان، چیزی‌ای که هنوز کامل نشده است» یا امتزاج متنی که از نگاه «زنت» تشکیل حتی از اجناس ادبی جدید را می‌دهد.

«محوکردن دغدغه نخست شهر الکتاب است/ اما همواره فراموش می‌کند/ که محوکردن/ همانا نوشتن هم هست.» (جلد دوم الکتاب، ص ۶۶)

«شهر الکتاب/ بیش از هر چیز در اندیشه‌ی ویرانی است/ و همواره از یاد می‌برد که ویرانی نیاز دارد/ تا نوشتن است.» (جلد دوم الکتاب، ص ۹۷)

آدونیس در معنای اکوی- دریایی به‌دنبال تحول هرچه و کتابت (نوشتن) است و طبعا این محو و نوشتن معنایی فلسفی است. که ملا با «درجات نوشتن» تفاوت دارد و مانند خطزدن/ نوشتن است. یعنی نوشتن و محوکردن دو روی یک سکه هستند. تردید در مدارس و دانشگاه‌های عربی تقدیس شده است. تارمح محو و کتابت. با چنین تجربه و خوانشی- ما از فضای عربی- حماسی دور می‌شویم و دیگر از وحدت و تمامیت اسطوره‌های خبری نیست و جهان تاریز از شکل یکدست و هماهنگ حماسی بیرون آمی و تبدیل به جهانی تراژیک می‌شود. همین است که شاعر در «الکتاب» همه‌جا صدای مرگ می‌شنود و صدای گشنه‌های که می‌پوسد و معرق‌وار می‌گوید: «آهسته قدم بردارکه خوراک زمین چیزی جز این بدن‌ها نیست. بدن‌هایی که پوسیده‌اند/ من استخوان‌هایشان هنوز به بو و پامان می‌بیچند و اینجا و آنجا بر زمین‌مان می‌نزند. و از دل دلهره‌ام‌ایرس واقعیت تاریخی، روایتی بنویسد و از راه روبه‌روی‌مان قرار دهد تا بگوید این است تاریخ!» (لسان کرک لسان است).

و در ابیات تاریخ «فستیوال قتل و تعذیب» نه‌فقط استمرار تا امروزش را تا توقع ابزارها و بهانه‌های برای کشتن انسان‌ها را نیز دیدن می‌کند. تا مخاطب را با تاریخ «کفن‌هایی مندرج در کفن‌ها» روبه‌رو سازد با روایتی برگرفته از درد و قهر و تجاوز و تعذیب و قتل‌عام انسان در طول تاریخ. «الکتاب» هرچند شباهت‌هایی با

ادامه در صفحه ۱۱

به مناسبت انتشار «الکتاب، گذشته مکان اکنون» اثر آدونیس

فلک متن در «الکتاب»

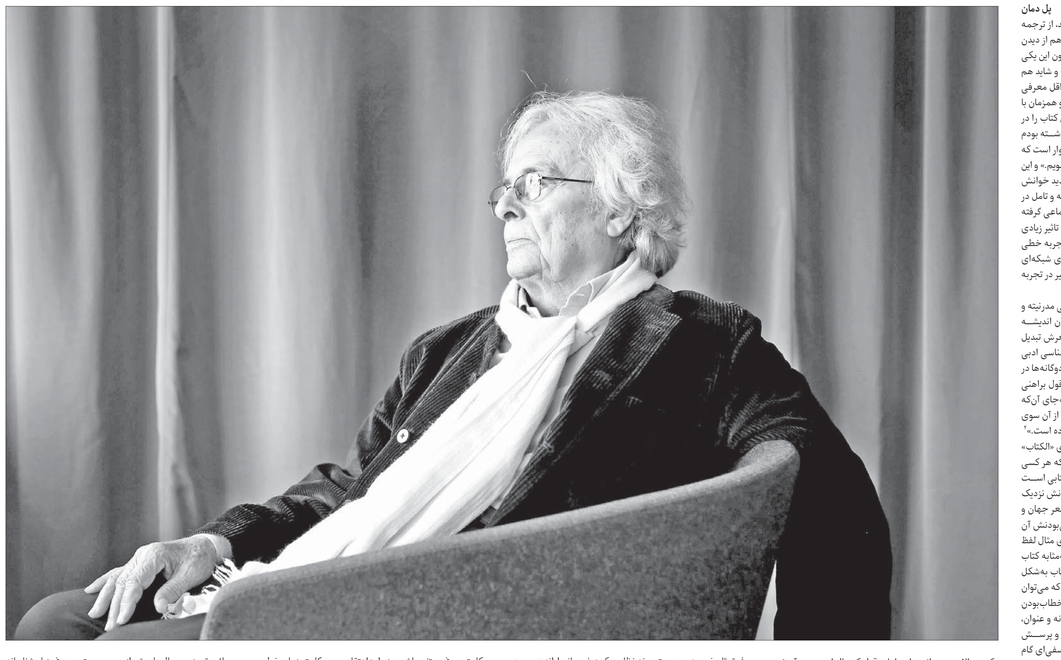

رضا عامری

به‌یاد زنده‌یاد کاظم برگ‌نیسی

«هر قدر نفی گذشته قوی‌تر باشد، اتکا بر آن نیز قوی‌تر است.»

پل دمان

هرکس که با ادبیات عرب آشنایی داشته باشد، از ترجمه «الکتاب» آدونیس دوزوده و شادمان می‌شود. من هم از دیدن «الکتاب» در بوترین کتابفروشی مولا شادمان شدم، چون این یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های شعری در ادبیات معاصر عرب و شاید هم جهان باشد.[1] و از همین زاویه دغدغه ترجمه و یا حداقل معرفی چکیده‌واری از این کتاب همواره با من بوده است، و همزمان با حضور آدونیس در ایران دو سه صفحه‌ای از اوراق این کتاب را در مجله بایا ترجمه و معرفی کرده بودم.[2] و در همان‌جا نوشته بودم در «الکتاب»، «نگاه شعری آدونیس بر این اصل استوار است که ما از این گذشته بدون خوانشی دگرگونه رها نمی‌شویم.» و این خوانش دگرگون یعنی پیوسته به دنبال ابزارهای جدید خوانش و فهم‌رفتن و دوباره‌خوانی روش‌ها و نگاه گذشته و تامل در تطورات حائل علمی جهان، از علوم انسانی و اجتماعی گرفته تا سینما و رسانه است. که بر عرصه «نوشتار» امروز تاثیر زیادی گذاشته‌اند: «شعر شکلی عمودی و شبکه‌ای گرفته... تجربه خطی یا پشت‌سرهم‌بودن متلاشی می‌شود تا وارد ساختاری شبکه‌ای و عمودی شویم و این از مشخصه‌های اساسی تغییر در تجربه شعری معاصر است.»[3]

این تجربه‌گرایی و توجه به دستاوردهای فلسفی مدرنیته و حضور تئوریک آدونیس به‌عنوان یکی از صاحب‌نظران اندیشه معاصر عرب، فلسفه را به بخشی از توضیح ادبی شعرش تبدیل کرده است. در آثارش هم با زبان ادبی و هم با هستی‌شناسی ادبی و فلسفی روبه‌رو هستیم. زیر سایه این زبان همواره با دوگانه‌ها در معنای دیدایی آن در آثار آدونیس روبه‌روایم. که به‌قول براهنی «سوژه و ابژه چنان در یکدیگر ادغام شده‌اند که شعر به‌جای آن‌که به تقسیمات ذهنی و عینی دکارتی اعتنایی داشته باشد، از آن سوی این تقسیمات، به‌صورت نیچه‌ای و هایدگری سر در آورده است.»[4]

این دوگانگی خواستن/ نوشتار یکی از ویژگی‌های «الکتاب» است. به این معنا ما با آن نسبیت بست‌مدرنیتی که هر کسی هرچه خواست تاویل کند و بکوبد فاصله داریم. این کتابی است که همان‌قدر که با گذشته تاریخ عربی و ادبیات و عرفانش نزدیک است، همان‌قدر هم از آن دور و مدیون تجدید شعر جهان و چگونه گفتن آن است. و این یومی‌بودن در عین جهانی‌بودنش آن را هم‌طراز متون بزرگ ادبیات جهان کرده است. برای مثال لفظ «الکتاب» و عنوان آن، همان‌قدر که ما را با «الکتاب» به‌مثابه کتاب یکه و منفرد و تکینه روبه‌رو می‌کند، همان‌قدر هم بر کتاب به‌شکل عام آن - یعنی کتاب‌های مختلف- دلالت دارد. تا آنجا که می‌توان گفت با این دوگانگی، خوانش یک‌ـ تاریخی یا فصل‌الخطاب‌بودن نگاه شاعر به همه‌چیز نقض می‌شود تا از همان آستانه و عنوان، مخاطب در فضایی پیچیده قرار گیرد. و درهای تاویل و پرسش گشوده شوند. یعنی مولف به‌سوی تحقق نگاه فلسفی‌ای گام برمی‌دارد که از خلال تمرکز بر مجموعیت متضادها و مرکززدایی و بازآفرینی ترتیب تثبیت‌ها، حرکت و زندگی، غایت و حضور، نوشتن و خواندن، دور و نزدیک ... الخ پیش می‌رود. نگاهی که بسیار به «نوشته‌مکتبی» نزدیک می‌شود و با «تقابل‌های دوگانه» (خیر و شر) که به‌طور غالب بنیان اندیشه و فلسفه و نگاه کلاسیک هستند، فاصله دارد.

«الکتاب» با شبکه تودرتو و با راوی‌های متکثرش، نشان از برنگشتن از جهانی را دارد که دیگر با دال و مدلول به‌شکل کلاسیک روبه‌رو نیستیم، و هر مقوله و مفهوم و روایت و تصویری تاجدار است از پرسپکتیوهای مختلف و خوانش‌ها و متن‌های عمود کند (بینامتنی)، تا شاید حقیقت را به‌شکلی فراجنگ آورد. با این نگاه آدونیس به استقبال جهان درهم‌پیچیده و بسامرن هم رفته است. جهانی که به قول بودریار رسانه‌ها حقیقت را می‌سازند و به خورد مخاطبان می‌دهند و حقیقت‌زدایی و حقیقت‌سازی» همه‌چیز را به‌سوی کالایی‌شدن برده است. و شعر و ادبیات و فلسفه تنها رصدهاتی است در به‌هم‌آمیختگی تصورات ثابت و متغارد ما با مثلاشکنی و با پرانه‌شدگی از این اعماق به بیرون. شاید راهی به «رهایی» بیاید. بیون‌ترتیب «الکتاب» با استفاده از امتزاج متون و بینامتنیت، نسبت ادبی‌اش را تشکیل می‌دهد که روی همه اجناس ادبی از رمان و شعر و نمایش و قصه گونه شکوفا است. دریغ‌حال هم متنی خالی از مفهوم خیس ادبی است و حتی مولف روی خط چهم چیزی را مشخص نمی‌کند. و یا بگویم به‌قول باختین از تعریف رمان: «رمان، چیزی‌ای که هنوز کامل نشده است» یا امتزاج متنی که از نگاه «زنت» تشکیل حتی از اجناس ادبی جدید را می‌دهد.

«محوکردن دغدغه نخست شهر الکتاب است/ اما همواره فراموش می‌کند/ که محوکردن/ همانا نوشتن هم هست.» (جلد دوم الکتاب، ص ۶۶)

«شهر الکتاب/ بیش از هر چیز در اندیشه‌ی ویرانی است/ و همواره از یاد می‌برد که ویرانی نیاز دارد/ تا نوشتن است.» (جلد دوم الکتاب، ص ۹۷)

آدونیس در معنای اکوی- دریایی به‌دنبال تحول هرچه و کتابت (نوشتن) است و طبعا این محو و نوشتن معنایی فلسفی است. که ملا با «درجات نوشتن» تفاوت دارد و مانند خطزدن/ نوشتن است. یعنی نوشتن و محوکردن دو روی یک سکه هستند. تردید در مدارس و دانشگاه‌های عربی تقدیس شده است. تارمح محو و کتابت. با چنین تجربه و خوانشی- ما از فضای عربی- حماسی دور می‌شویم و دیگر از وحدت و تمامیت اسطوره‌های خبری نیست و جهان تاریز از شکل یکدست و هماهنگ حماسی بیرون آمی و تبدیل به جهانی تراژیک می‌شود. همین است که شاعر در «الکتاب» همه‌جا صدای مرگ می‌شنود و صدای گشنه‌های که می‌پوسد و معرق‌وار می‌گوید: «آهسته قدم بردارکه خوراک زمین چیزی جز این بدن‌ها نیست. بدن‌هایی که پوسیده‌اند/ من استخوان‌هایشان هنوز به بو و پامان می‌بیچند و اینجا و آنجا بر زمین‌مان می‌نزند. و از دل دلهره‌ام‌ایرس واقعیت تاریخی، روایتی بنویسد و از راه روبه‌روی‌مان قرار دهد تا بگوید این است تاریخ!» (لسان کرک لسان است).

و در ابیات تاریخ «فستیوال قتل و تعذیب» نه‌فقط استمرار تا امروزش را تا توقع ابزارها و بهانه‌های برای کشتن انسان‌ها را نیز دیدن می‌کند. تا مخاطب را با تاریخ «کفن‌هایی مندرج در کفن‌ها» روبه‌رو سازد با روایتی برگرفته از درد و قهر و تجاوز و تعذیب و قتل‌عام انسان در طول تاریخ. «الکتاب» هرچند شباهت‌هایی با «کمدی الاهی» دانته دارد، اما به‌قول کمال ابو دیب: «آدونیس نگاهش به زمین است و سعی می‌کند از نو، تکرار کند و هویت و تاریخی را به‌سان عاملی برای خلق دوباره تاریخ و زبان انسانی که روی آن زندگی می‌کند، بکار گیرد.»

«الکتاب»، یعنی وجود عاملی برای از کمدی الاهی در ابعاد تراژیک آن. تا تاریخ را از «دوسویه نگاه کند نخست نشان‌دادن نقاط حاشیه‌ای و ناپیدا و ناگفته آن. دوم کشف نقاب از چهره ظاهری ما - مشکل انسان عربی در ارتباط با تاریخ و آینده را زیر غبار ناخودآگاهی پنهان شده، بیرون آورد و زیر درمین بکارد. و اما را قانع کند که این تاریخ در اکنون خود در این فرهنگ‌ها و کشورهای عربی به این پا آن شکل بازتولید می‌شود. یعنی به‌اختصار «دیروز مکان، همین مکان امروز است.» بیون‌ترتیب مسئله هم ما اتفاقا بحث‌کردن و تلاش ساختارشکنی پایگانی است که این فرهنگ بر روی آن (از لحاظ مکانی) با شده است. پس او دوباره ما را در همین مکان و جغرافیا و در فضای فرهنگی سلطه‌گانی قرار می‌دهد تا در جوهره این فرهنگ و در مغاک‌های ژرفش نقاط کمیم. فرهنگی که زبان اختلاف و گفت‌وگو را برنمی‌تابد و جز کنشتار تا سیستم و رسانه است. که بر عرصه «نوشتار» امروز تاثیر زیادی گذاشته‌اند: «شعر شکلی عمودی و شبکه‌ای گرفته... تجربه خطی یا پشت‌سرهم‌بودن متلاشی می‌شود تا وارد ساختاری شبکه‌ای و عمودی شویم و این از مشخصه‌های اساسی تغییر در تجربه شعری معاصر است.»[3]

این تجربه‌گرایی و توجه به دستاوردهای فلسفی مدرنیته و حضور تئوریک آدونیس به‌عنوان یکی از صاحب‌نظران اندیشه معاصر عرب، فلسفه را به بخشی از توضیح ادبی شعرش تبدیل کرده است. در آثارش هم با زبان ادبی و هم با هستی‌شناسی ادبی و فلسفی روبه‌رو هستیم. زیر سایه این زبان همواره با دوگانه‌ها در معنای دیدایی آن در آثار آدونیس روبه‌روایم. که به‌قول براهنی «سوژه و ابژه چنان در یکدیگر ادغام شده‌اند که شعر به‌جای آن‌که به تقسیمات ذهنی و عینی دکارتی اعتنایی داشته باشد، از آن سوی این تقسیمات، به‌صورت نیچه‌ای و هایدگری سر در آورده است.»[4]

این دوگانگی خواستن/ نوشتار یکی از ویژگی‌های «الکتاب» است. به این معنا ما با آن نسبیت بست‌مدرنیتی که هر کسی هرچه خواست تاویل کند و بکوبد فاصله داریم. این کتابی است که همان‌قدر که با گذشته تاریخ عربی و ادبیات و عرفانش نزدیک است، همان‌قدر هم از آن دور و مدیون تجدید شعر جهان و چگونه گفتن آن است. و این یومی‌بودن در عین جهانی‌بودنش آن را هم‌طراز متون بزرگ ادبیات جهان کرده است. برای مثال لفظ «ال